اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد که راجع به بحث متن به اين روايتی را که عامه در باب استصحاب ذکر کردند عرض کرديم سابقاً هم در خلال بحث­ها در مبحث استصحاب، در اصول حتی عامه فقط دوتا روايت از پيغمبر در فقه دارند، يکی اين­که انسان در اثناء نماز شک در حدث بکند که شيطان مثلاً به خيال برود کذا، يکی اين روايت را دارند، يکی يک روايت هم شک در رکعات، کلاً در باب استصحاب روايتی را که از رسول نقل کردند همين دوتاست، آن وقت عامه در اين­که به اين روايت چه کار بکنند طبعاً اختلاف داشتند: «منهم من عمل بها» فقط در موردش به مالک ديدم نسبت دادند که مثلاً روايتی که اگر شک در حدث کرد، اگر در اثناء نماز بود: «يمضی فی صلاته» اگر خارج نماز بود نه بايد وضوء بگيرد: «لا صلاة الا بطهور» با طهور طهارت را ايجاد بکند، يعنی بايد يقينی به طهارت داشته باشد اکتفاء نمی­شود، ليکن خب مشهورشان به اين عمل کردند، از نماز هم خارج شدند يعنی شک کردند، باز دو مرتبه شک در حالا فرض کن مثلاً فلانی مالک بود شک در زوال ملک است بازهم آمدند به آن هم عمل کردند، يعنی همين جور هی تدريجاً دائره عمل به روايت، ولو روايت شک در حدث است در اثناء نماز است اصلاً موردش مورد معينی است خارج شدند تا رسيدند شک در احکام، استصحاب در احکام کليه الهيه،

س: استصحاب در احکام را دارند

ج: بلی ديگر، آن وقت استصحاب

س:

48: 1

منحصر به موضوع است

ج: دوتاست، نه منحصر ندارد ديگر مثل ما ده پانزده­تا نيست ديگر کلش دوتاست کل روايات آن­ها در باب استصحاب دوتاست از اين دوتا همين جوری تدريجاً هی گفت می­گويند شتر راهش نمی­دادند، گفت بگذار اين گردن را بگذاريم اين­جا بعد يواش يواش وارد شد، اين­ها همين جور يواش يواش از مورد که شک در طهور و اين­ها بود، اين­ها وارد شدند تا رسيد به شبهات حکميه کليه حالا تا رسيد به بالا، شک بکند مثلاً زن بعد از انقطاع دم مثلاً و قبل الاغتسال پاک است حلال است يا نه؟ استصحاب بقاء حرکت و هلّم جراً اگر با تيمم وارد نماز شد در اثناء آب پيدا کرد آيا ادامه بدهد يا نماز را قطع کند؟ وضوء بگيرد استصحاب استمرار در، الی آخره يعنی از آن موردی که در باب خيارات، در باب کذا، احکام وضعی غير، عده­ای الی آخره، يعنی از آن مورد البته استصحاب از همان قرن دوم محل کلام است به نظرم حالا نگاه بکنید حالا شايد هم شما در الذريعه نوشتيد، به نظرم شافعی قبول دارد، ابوحنيفه قبول ندارد، غرض يکی شان قبول دارد، از همين دوتا اعلام­شان يعنی استصحاب جديد نيست از مباحث قديمی است که مطرح شده به نظرم سيدمرتضی خودش قبول ندارد، شيخ طوسی در عده قبول دارد،

س: آخر اين رواياتی که می­فرمايد مال ماه شعبان

2: 3

عليکم فاتموا ثلانين اين­ها را بر استصحاب

ج: نياوردند نه، آن را تعبد گرفتند برای ماه شعبان نه، اين­که ماه رمضان يقينی باشد حالا به هر حال ما داريم چرا؟ مخصوصاً يکی از اين رواياتش همان مکاتبه علی ابن محمد: «کتبت اليه و انا بالمدينه اسئله عن اليوم الذی يشک فيه أ يصام لله فقال عليه السلام اليقين لايدخله الشک» به اين مناسبت اليقين لايدخله الشک که به بهش تمسک کردند در باب استصحاب: «ثم للرؤيه و افطر للرؤيه» اين روايت را آوردند البته خب خود علمای ما هم مثل مرحوم آقاضياء اين­ها عده­ای اشکال کردند که اين ربطی به استصحاب ندارد اين مسأله­ای در باب روزه که بايد با يقين باشد از استصحاب خارج است،

س: ويژه­ای هم هست

ج: اين از تقريباً بين اصحاب ما از زمان شيخ دعوای که مطرح است اين­که اين روايت مربوط به استصحاب است يا مربوط به قاعده يقين در باب روزه ماه رمضان است و ربطی به استصحاب ندارد اين دو طرف قصه، به نظرم آقای خويي می­گويد مربوط به استصحاب است آقاضياء می­گويد نيست، و هلّم جرّاً ديگر اسمائيش الآن گاهی در ذهنم درست نمی­ماند ما هم عرض کرديم نه اين ور نه آن ور اصلاً مطلب سومی است که اين دو بزرگوار نفرمودند، شرح­شان انشاءالله در محل خودش، علی ای حال کيف ماکان بحثی که در اين­جا هست اين است که اين­ها از اين دوتا روايت، که يکش مورد حدث است يکش هم مورد کذا، اين­ها هی تعميم دادند يعنی از آن مبنای اول که اصلاً فقط در موردش عمل کردند، حتی شک در حدث در خارج نماز بهش تمسک نکردند، دقت کرديد، در روايت ما اين روايت صحيحه زراره به قول آقايون در آن­جا شک در حدث نيست، در نوم است: «توجب الخفقه و الخفقه علی الوضوء» که شک می­کند چرتش گرفته، شک می­کند وضويش باطل شده يا نه؟ اصلاً آن از حدثی که در، چون در روايت حدث در ريح به اصطلاح اجلکم الله، در اين روايت حدثی که مطرح است در نوم است هم خارج از نماز است همان طور که عرض کردم هم يک حدث ديگری است، به هر حال بازهم مربوط به طهارت است خلاصه­اش، مربوط به وضوء و اين­هاست عرض کردم اين هی دائره را باز کن، هی می­روند جلو می­روند جلو، تا آخرش رسيدند به احکام رسيدند به ديوار نهايي، گفتند در احکام هم جاری می­کنيم آن وقت اصحاب ما هم ما الآن مجموعه رواياتی که داريم حالا بحث اصولی هم نمی­خواهيم بکنيم در باب استصحاب اين روايتی را که نوشتند هيچ کدامش در احکام نيست، تمام اين روايات حدود چهارده پانزده­تا روايت مجموعاً شيخ و ديگران جمع کردند هيچ کدامش در شبهات حکميه کليه نيست نه استصحاب کلی، ما يک استصحاب کلی داريم، يک استصحاب در شبهات کلی، حکميه کليه اين دوتا مفهوم خلط نشود، استصحاب کلی يعنی يک عنوان کلی احراز شده بود، شک در عنوان کلی بکنی، مثلاً وجود انسان در خانه محرز بود نمی­دانيم انسان هست يا نه؟ فرض کنيم به قول آقايون انسان در ضمن زيد موجود بود، زيد را در خيابان می­بينيم اما احتمال می­دهيم همزمان با زيد عمر داخل خانه شده احتمال می­دهيم هنوز انسان داخل خانه باشد حالا نه زيد، زيد را ديديم خارج شد، عمر را احتمال می­دهيم که داخل باشد و به خاطر وجود عمر، آن مثال پشه و فيل هم که هست مال همين است، اين استصحاب کلی است، استصحاب کلی يعنی استصحاب يک عنوان کلی، اما استصحاب در شبهات حکميه در احکام کليه الهيه شک، در حکم شک بکنيم، مثلاً آيا زن بعد از انقطاع دم و قبل الاغتسال حلال می­شود يا نه؟ اين اصلاً شک در خود حکم بکنيم، يا مثلاً فرض کنيد آبی بوده که متغير بوده به خون، مثلاً پنج کرّ بوده، داخلش يک مقدار چندتا گوسفند سر بريدند قرمز شده حالا قرمزی رفت، استصحاب بقاء نجاست بکنيم؟ چون قبلاً نجس بود همين آب الآن سفيد است، آب تميز است کرّ هم هست: «اذا بلغ الماء قدر کرّ لاينجسه شئ» ديگر الآن کرّ هم هست و سفيد هم هست و هيچ مشکل، اما سابقاً نجس بود به خاطر اين­که رنگش عوض شده بود الآن آن رنگ رفته، و کذالک باز رسيدند به احکام تعليقی، حالا حکم را که قبول کردند باز رسيدند به احکام، البته اخباری­ها عرض کردم کراراً مراراً تکراراً مهم­ترين اشکال اخباری­ها به اصولی­ها حدود نه­تاست در فوائد مدنيه يکش هم استصحاب است اصلاً يکی از اشکالات اساسی اخباری­ها که چرا شما استصحاب را در شبهات حکميه کليه، در آن­ جاری می­کنيد و الا در موضوعات قبول کردند،

س: آقای خويي هم جاری نمی­کند ديگر

ج: آقای خويي به خاطر تعارض جاری نمی­داند آن­ها به خاطر انصراف ادله، اضافه بر او ملامحمدامين می­گويد که روايات کلاً در شبهات موضوعيه است و در شبهات حکميه در بعضی از موارد حکمی که آمده مطابق با استصحاب است بعضی­هايش مخالف با استصحاب است، کلمه استصحاب در آن­ها نيامده، لاتنقض اليقين در آن­ها نيامده، حکم روايت، مثلاً همين مسأله زن در روايت دارد که اشکال ندارد بعد از انقطاع دم اشکال ندارد حلال می­شود البته روايت معارض هم دارد اما خب اگر می­گويد حلال می­شود اين خلاف استصحاب است، اين از قرن اول، از قرن اول و دوم که فقهاء بودند سر همين جريان اختلاف­شان شد سرّ آمدن استصحاب در اصول اين بود اصلاً در اصول آمدنی، اهل سنت از آن دو مورد تعدی کردند رسيدند تا اين­جا يکش هم همين روايتی در باب قبله است، البته اين روايت در باب شک در رکعات به لحاظ اهل سنت نکته خاص ندارد به لحاظ ما نکته خاصش اين است، که اين از قبيل شک در مقتضی است مرحوم نائينی که مثلاً شک در مقتضی را استصحاب جاری می­کند اين با آن مشکل برخورد می­کند، آن وقت اين روايت را ديروز به همين مناسبت خوانديم، يبنی علی يقين اينی که اهل سنت دارند که: «اذا شک احدکم فلم يدر کم صلّی يبنی علی يقينه يا علی اليقين» خب اين­ها از يبنی علی اليقين يعنی استصحاب شک بين سه و چهار بکنيد بناء را بر سه بگذاريد اين­ها تا اين­جايش خب مشکل خاصی نيست ديگر حالا مثلاً فهميدند، مشکل کجا پيدا می­شود که بحث متن تأثيرگذار است بحث اين است که همين مسأله در فقه آمده همين مسأله شک در رکعات دقيقاً خلاف آن­ها او می­گويد بنا را بر اکثر بگذار بنا را بر چهار بگذار بعد بلند شو يک رکعت ديگر نافله، اين­که ديروز گفتند «قام فاضاف اليها اخری» در يک نسخه­ای دارد اضاف اليها اخری، در يک نسخه­ای از تهذيب دارد رکعة اخری، به نظرم کافی رکعه ندارد، يا تهذيب دارد يکش دارد يکش ندارد غرض، در بعضی از نسخ فاضاف اليها اخری، اين اخری اگر باشد احتمال دارد يک نماز مستقلی باشد اين ديگر حالا بحث فقهی می­شود ديگر اگر بخواهم بگويم کلاً از بحث خارج می­شود ديگر خيلی خارج نشويم، باش در فقه اما رکعة اخری را و اثرش هم اين است،

س: اليها نداريم

ج: همين که ديروز خوانديم ديشب

س: آخر آن رکعة با آن همان احتياط است ديگر اگر رکعةً

ج: اگر رکعةً باشد بين سه و چهار، دقت صلاة اخری يعنی می­گويد يک نماز کامل، اين رکعة اخری، چون شک بين سه، اجازه بفرماييد، حالا خود من هم عقيده­ام همين است تصادفاً همين عقيده­ای که به نظر شما عجيب و غريبی نمی­شود چون اگر اين باشد دقت کنيد رکعة باشد شک بين سه و چهار همان طور که الآن فتوی هم بر همين است ديگر که بلند بشود رکعت، اين­ها می­گويند اضاف اليها اخری، صلاة اخری نه رکعة اخری، چون اين نکته­اش اين است که نافله است آن وقت روايت ديگری است که خداوند نافله را قرار داده اين را بايد روايت ديگر برويم اصلاً اين­جا بايد برويم به اول باب صلاة روايت عمار ساباطی و غير، حالا يک وقت ديگر هم ظاهراً شرحش دادم نمی­دانم در همين بحث بود بحث ديگری،

س: اجمالاً اشاره کرديد که نوافل جابر است

ج: نه اصلاً همين­جا بالخصوص دارد، آن وقت اين نتيجه­اش اين می­شود که اگر شک بين سه و چهار کرد دو رکعت نافله­ای عن جلوس بخواند که: «تعد رکعة من قيام» اين فرقش اين است خود من هم احتياطم بر همين است که دو رکعت نافله جالساً بخوانم، که قام فاضاف صلاة اخری، نه رکعة اخری، چون آقا فراموش نفرماييد من عرض کردم در قرن اول و دوم، حديث را از زاويه فقاهت نگاه کردند، اين حکايت از قرن سوم شد، اواخر دوم و سوم شد، خيلی ما داريم در زاويه حکايت اوضاع بهم می­خورد، ما الآن خومان جمع می­کنيم هم بين حکايت هم بين فقاهت، يعنی آن نکات فقهی و ظرافت­های فقهی کاملاً بايد محفوظ بماند مخصوصاً در متن، اين­که رکعة اخری باشد يا اخری تنها باشد فرقش در اين است فتوی فعلاً بر رکعة اخری هست حالا، می­گويند مخير است يا يک رکعت ايستاده بخواند يا دو رکعت نشسته اين جمع بين، اما ظاهرش اين است که به نظرم خود مرحوم کلينی هم اختيار کرده رکعتين من جلوس چون شيخ در حقيقت جمع کرده به تخيير مابينهما و الا به نظرم کلينی رکعتين من جلوس است که دو رکعت نشسته بخواند که، يعنی يک نماز مستقل است، يک نافله­ای،

س: قام نمی­شود، قام افاضاف اليها

س: نه قام نيست

ج: مثلی اذا قمتم الی الصلاة،

س: مثل قمتم الی الصلاة

ج: اذا قمتم الی الصلاة،

س: مثلی که نشسته نماز می­خواند،

ج: قام، قام

س: فاضاف،

ج: قام يعنی اراد، يعنی يقوم، يعنی يفعل، يأتی به، قيام در قرآن به معانی متعدد آمده، بلی: ان تقوموا لله،

س: آن با حرف جر لام بيايد يا

31: 12

بيايد اين­ها فرق می­کند

ج: الی ثلاث اخری يک نماز ديگر اضافه کند، آن وقت با قرينه رواياتی که در باب نافله آمده، با قرينه آنها فکر می­کنم اصلاً کلينی رکعتين من جلوس دارد،

س: اين نظر قبلی که فرموديد می­خواهم بگويم شيخ طوسی استصحاب را قبول نمی­کند

ج: می­کند،

س: ابوعبدالله می­گفته، بعد می­گويد که عدم قبولش از نظر سيدمرتضی است که خب هست، و نظر اکثر الحنفيه،

ج: عرض کردم حنفيه قبول ندارد،

س: اکر الحنفيه،

ج: خيلی عجيب است حنفی­ها با اين­که قياس را قبول دارند، استصحاب را قبول نکردند، خيلی کارهايي عجيب و غريبی است

س: غير از مورد روايت ديگر هيچ­جا قبول نکرده،

ج: نه همان، استصحاب را در شبهات حکميه قبول نکردند،

س: حکميه،

ج: حکميه،

س: شيخ طوسی خودش قبول نمی­کند

ج: اما آخر عده دارد چرا؟

س: آخر عده ايشان آن­جاهايش که مقتضای اصالة النفی باشد

ج: همان ديگر قبول می­کند

س: می­گويم اما استصحاب را قبول نمی­کند،

ج: می­گويد: و هذا معنی الاستصحاب، نه اين­که من ديدم نه خب بخوان عبارت را ايشان می­گويد چون حالت سابقه بوده، و نفی ثابت نشد، برداشتنش ثابت نشد اصل هم عدمش است پس آن باقی است و هذا معنی الاستصحاب يعنی استصحاب را با اصالة عدم مزيل به اصطلاح درست می­کند، اصل

س: در غير از آن، در مثلاً مثبت باشد قبول نمی­کند

ج: معلوم، مثبت را که آقايون ديگر هم، نه ايشان استصحاب به اين معنی، البته الآن آقايون اصولی، چون ما هم بحث حکايتی داريم، هم فقاهتی داريم هم اصولی داريم آقايون اصولی ما استصحاب را با اين ثابت نمی­کنند چون استصحاب اصلاً محرز اصل عدم است، اصلاً جزو اصول غير محرزه است اصلاً، با اصل غير محرز اصل محرز اثبات نمی­شود

س: و قيل هذا رجوع الی الاستدلال بطريقة النفی و ذلک خارج عن استصحاب الحال قيل الذی نريد باستصحاب الحال هذا الذی

ج: همين ديگر گفتم ديگر ايشان

س: و اما غير ذلک فليس يکاد يحصل غرض القائل به،

ج: قبول دارد به همين معنی که بوده و عرض کردم ايشان به اين معنی قبول می­کند

س: قيل دارد

س: نه و قيل مال نظر خودش

ج: بلی،

س: از بالا شروع می­کند، نفی را قبول می­کند، اصالة النفی که قبل از اين اصالة النفی

ج: يعنی می­گويد اين طهار،

س: استصحاب حال عقل هم

ج: آن­ها غيری، آن­ها بعدی آمده، آن­ها بعدی­هاست استصحاب حال عقل و حال فلان و اين­ها بعدی، يعنی به عبارت اخری اين ثابت شد که نجس بوده اين آب، مزيل اين نجاست و آنی که اين نجاست را بردارد ثابت نشد، پس باقی است اين جوری است استدلال ايشان اين است می­گويد مراد ما از استصحاب اين است دقت می­کنيد يک معنای استصحاب را ايشان، يعنی با يک اصالة العدم به عبارت اخری با اصالة العدم ثابت نه اين­که منکر است ايشان مثبت است، ليکن استصحاب را به اين راه، حالا بخوانيد دو مرتبه دقت کنيد، بلی سيدمرتضی منکر است بعدی­ها هم خب آمدند علامه مثبت است قبول کرده، اخباری­ها هم که به شدت حمله کردند بعد از اخباری­ها مرحوم وحيدبهبهانی قبول کردند، اين استصحاب در شيعه کش و قوص دارد، مرحوم بهبهانی قبول کرد،

س: استرآبادی در حد همان روايات را پذيرفته

ج: در موضوعات فقط،

س: در موضوعات،

ج: در احکام قبول نمی­کند، اصلاً اشکالش به اصولی­ها در احکام است، بعد می­آيد در مسأله­ای به اصطلاح می­آيد مرحوم بهبهانی قبول می­کند، بعد از وحيد هم تقريباً مرحوم نراقی اشکال می­کند که تعارض پيدا می­کند استصحاب و مشهور بعد از وحيد هم قبول دارند اصوليين مثل مرحوم شيخ و ديگران مثل مرحوم نائينی، آقاضياء و اين­ها، اين­ها قبول کردند آقای خويي تعارض نراقی را قبول می­کند، آقاي خويي هم تعارض ايشان، تعارض بين اصالة عدم جعل و بقای مجعول، استصحاب عدم جعل، ايشان استصحاب عدم جعل را در اين­جا معارض می­داند، با استصحاب بقاء مجعول،

س: شيخ هم تفصيل می­دهد

ج: بلی آقا؟

س: می­گويم بعضی­ها هم که تفصيل می­دهند بين مقتضی و رافع و اين­ها

ج: آن را مرحوم آقای نائينی، خود شيخ هم همين طور اما آقای خويي به خاطر تعارض استصحاب را قبول نمی­کند، آن وقت اين اصل بقاء مجعول، مثلاً اين نجاست بوده و عدم جعل، شارع جعل نجاست اصلاً نکرده بوده، ايشان می­گويد بين اين­ دوتا تعارض هست، اصلاً شارع جعل نجاست نکرده پس اين در تمام حالات می­گويد و جعل نجاست کرده وقتی که خون قرمز بوده تا حالا که آب قرمز بوده حالا که قرمزی آب رفته، شک می­کنيم هنوز آن مجعول نجاست هست يا نه؟ پس بقاء مجعول از يک طرف، از يک طرف اصالة عدم جعل، اين بساط عدم جعل اين هم می­آيد چون جعل شده تا زمانی که خون قرمز بوده بعدش اين دوتا اصل باهم معارض اند اين خلاصه نظر آقايي خويي که البته اين­ هم معنايش اين است که آقای خويي اين تعارض را در موضوعات هم، چون در موضوعات هم همين بحث می­آيد ديگر چه فرق می­کند وقتی که اين آقا وضوء گرفت، بعد شک در وضوء کرد مثلاً،

س: در موضوعات مگر روايت آمده آخر؟

ج: حالا روايت آمده باشد نکته تعارض را در جاهايي که حالا روايت نباشد نکته تعارض برقرار است چه فرق می­کند يعنی يک نکته عرفی هست که وقتی مجعول آمد ديگر اصالة عدم جعل را نگاه می­کنند اين راهی اصولی­ها، مثل نائينی و ديگران، مرحوم نائينی و مرحوم شيخ ديگران از شبهه مرحوم نراقی اين طور جواب می­دهند، که با آمدن مجعول ديگر استصحاب عدم جعل جاری نمی­شود، اخباری­ها اصلاً استصحاب عدم جعل را جاری می­کنند، بقاء مجعول را جاری نمی­دانند، اين بايد دوتا،

س: ديگر اصل عدم جعل را ندارد،

ج: اصلاً

س: در موضوعات اصل عدم جعل را نداريم

ج: نداريم، اصل عدم جعل را جاری می­کنند، اصالت استصحاب بقاء مجعول را جاری می­کنند، لذا يک بحثی که الآن در حقيقت هست که از اين دوتا استصحاب کدام يکش جاری می­شود اصل عدم جعل، استصحاب عدم جعل يا استصحاب بقاء مجعول يا هردو، هردو جاری می­شوند تعارض می­شود به نظر آقاي خويي، اين حقير سراپا تقصير هم گفتيم هيچ کدامش جاری نمی­شود نه اين، نه آن، اصلاً نوبت به تعارض هم نمی­رسد، و التفصيل موکولی الی، چون می­خواهيم بحث­ها معلوم بشود که بحث فقط حديثی صرف نيست اين­ها يک نکات فقهی، نکات اصولی، نکات فنی ديگر هم دارد که فقط حالا ما بحث­مان فعلاً سر اين لفظ است اين­جا در بحث شک، اين روايت را يکبار ديگر هم بخوانيد اما اين از کافی هم دارد، شما ديروز از تهذيب خوانديد اين در کافی هم دارد، حالا روايت تهذيب گفتيد جلد دو صفحه 152 تا حالا، حافظه من بد نيست از ديشب که ايشان گفت، گفتی جلد دو صفحه 162 اين را يکبار ديگر بياوريد ببينيم، ببينيد نکته فنی که الآن خيلی محل تأمل است اين است که اصحاب ما به همين روايات تمسک کردند به بناء بر اکثر نه بر اقل، دقت می­کنيد که بنا را بر چهار بگذارد بلند شود نماز احتياط بخواند، اهل سنت گفتند نماز احتياط نگفتند، گفتند بناء را بر سه بگذاري يک رکعت ديگر اضافه کني، بنای بر اقل که متقين است، استصحاب عدم اتيان رکعت رابعه به اصطلاح پس بلند شود يک رکعت ديگر اضافه کند، خب اين­جا مشکل سر چه است؟ سر اين قسمت است در اين روايتی که زراره دارد حالا نمی­دانم، و لذا هم گاهی من شبهه می­کنم واقعاً شايد هم حق با ابن وليد باشد حالا کلينی اين قسمتش را هم قبول کرد تصادفاً که اين شايد مدرج باشد، مشکل کجاست؟ مشکل اين است که در روايتی، بخوانيد از کلام امام صادق، تا من مشکل را توضيح بدهم، قال و لاينقض، می­خواهي از اولش بخوان با سند و اين­هايش بخوان،

س: آدرسش هم بفرماييد که مضبوط باشد

ج: جلد دو، صد و شصت و دو گفتي مثل که نه،

س: گشتی بکنيم از سند،

س: اين روايت فقط در از کافی تهذيب جلد يک، حريز عن زراره بحث وضوء هم که هست ذيل وضوء هم دوباره اين مطلب هست: عن رجل ينام علی وضوء توجب الخفقه و الخفقه

ج: اين­که گفتم صحيح اولی زراره است

س: بلی

ج: اين که صحيح

س: تعبيرش هست، لا حتی يستيقن انه قد نام حتی يجئ من ذلک امر بين و الا فانه علی يقين من وضوئه فلاينقض

ج: فلايَنقض الوضوء اين درست است

س: ينقض اليقين ابداً بالشک و لکن ينقضه بقين آخر

ج: درست، نه نکته اين­جا نداريم ما اين­جا اين را اهل سنت به چه عنوان، حتی تسمع صوتاً او تجد ريحاً ما هم روايت ديگر هم داريم مال ابن بکير است يا محمد ابن مسلم، اياک ان تحدث وضوئاً حتی تسمع صوتاً او تجد ريحاً اين را در روايت اهل سنت هم دارد امر بين، اين خيلی خوب، خود اين روايت آيا اصلاً روايت هست يا روايت نيست؟ و آيا اصلاً مفاد اين همين استصحاب است يا چيز ديگری است؟ مرحوم آقای شيخ هادی تهرانی می­گويد نه اين قاعده مقتضی، مانع است آن وقت قاعده مقتضی- مانع را ايشان جور خاصی معنی می­کند نه آن مقتضی مانعی که ماها معنی می­کنيم که مرحوم شيخ در رسائل دارد، ايشان جور ديگری معنی می­کند می­گويد اين روايت مربوط به استصحاب نيست اصولاً مربوط به قاعده مقتضی و مانع است، ديگر اگر بخواهيم وارد آن بحث­ها بشويم به نظرم خيلی خارج می­شويم حالا باشد يک وقت ديگر، اين را کار نداريم اين خيلی الآن مشکل ما نيست اين تقريباً با متن اهل سنت موافق است يعنی متن اين روايت، انما الکلام در اين­که در شک در رکعات است اين الآن محل کلام ماست جلد دو صفحه 162،

س: هشتاد و شش

ج: هشتاد و شش

س: بهتر است اول از کافی شروع کنم،

ج: بلی

س: اول از کافی بخوانم حديث را

ج: بلی

س: از کافی جلد 3 صفحه 351 علی ابن ابراهيم عن ابيه و محمد ابن اسماعيل عن فضل ابن شاذان

ج: محمد ابنُ اسماعيل دو راه يکی نسخه قمی است يک نسخه نيشابوری، دو نسخه از کتاب حريز يک نسخه­ای که از نيشابور محمد ابن اسماعيل از طريق فضل نقل کرده همين نسخه به حماد بر می­گرده،

س: عن حماد

ج: عن حماد ابن عيسی عن حريز ابن عبدالله عن زراره

س: عن زراره عن احدهما عليهما السلام قال قلت له من لم يدر فی اربع هو ام فی ثنتين، و قد احرز ثنتين، قال يرکع رکعه

ج: اين احرز ثنتين به خاطر اين­که در روايات ما آمده که شکت اگر يک طرف شک دو بود بايد دو احراز بشود، يعنی مثلاً در تشهد است مسلم است انجام داده، احراز دوتا کرده بعضی از آقايون ديدم نوشتند که نه لازم نيست همين شک بين و سه مطلقاً جاری می­شود، حالا يعنی به اصطلاح معروف به تمام سجده ثانيه، می­گويند حالا سرش از سجده بردارد يا ذکر سجده را تمام بکند الی آخر مباحثی که دارد، آن در فقه است آن مبحث فقه و صحيحش اين است که بايد دو رکعت دو رکعت کامل احراز بشود بفرماييد،

س: قال يرکع رکعتين و اربع سجدات و هو قائم بفاتحة الکتاب

ج: ببينيد اين­جا دارد الرکعتين تصريح تصريح دارد به دو رکعت يعنی نافله دو رکعت ايستاده است، چهار سجده دو رکوع البته اين­جا يرکع رکعتين احتمالاً ما چون يک احتمالی هست که کلمه رکعه اگر در روايت در مقابلش سجده آمد،

12: 23

رکوع است اگر رکعه در مقابلش چيزی نبود آن موقع رکعت کامل است اصطلاحی، چون دارد اربع سجدات و رکعتين احتمالاً دو رکوع با چهار سجده که دو رکعت قائم ايستاده بفرماييد،

س: و هو قائم لفاتحة الکتاب و يتشهد و لا شئ عليه فاذا لم يدر فی ثلاث هو او فی اربع، و قد احرز الثلاث قام فاضاف اليها اخری،

ج: فاضاف اليها اخری

س: قطعاً رکعت است

ج: ندارد حالا که قطع شما

س: قطّاع

ج: ببين درش رکعه ندارد، در کافی را عرض کرديم يکش تهذيب دارد،

س: همين حرف­ها را رکعت دارد،

ج: بلی دقت کرديد البته آن­جا هم عرض کردم احتمالاً رکعت مراد رکوع باشد نه رکعت کامل چون در مقابل اربع سجدات،

س: نه قائم دارد می­گويد

ج: می­دانم قائم باشد ليکن دو رکوع با چهار سجده يعنی به اصطلاح کامل، اگر رکعه بود ديگر سجدات را نمی­گفت، اربع سجدات را نمی­گفت کلمه سجدات قام فاضاف اليها اخری، دقت کنيد،

س:

16: 24

ج: حالا اجازه بدهيد، قام فاضاف اليها اخری در جای ديگر به نظرم در همين باب کلينی دارد که دو رکعت نشسته بخواند، شک در سه و چهار،

س: اين قام نداشت، فقط داشت فاضاف

س: چرا نه قام دارد،

ج: قام دارد،

س: قام کذا کذا

ج: قام دارد چرا، قام الی، فاضاف اليها رکعة اخری، اين کلمه رکعه اين­جا آمده رکعه، بعد از اخری آمده،

س: يعنی اقدام کند

ج: بلی، بفرماييد آقا، قام فاضاف اليها اخری، اين­ها خودش بحث­های متن لطيف هم هست يعنی انصافاً در بحث­های متن کاملاً تأثيرگذار است حالا ديگر نمی­خواهيم خيلی مفردات را کار بکنيم، بلی

س: و لا شئ عليه،

ج: البته اين نکته هست سؤال، دوتا بود يک دفعه امام سه و چهار را گفت احتمال دارد از اين سه و چهار مدرج باشد اين کلام زراره باشد از اين­جايش ديگر، تطبيقات زراره باشد نه خود روايت باشد، يک دفعه سؤال را بخوانيد،

س: قلت له من لم يدر فی اربع هو او فی ثنتين،

ج: ببين سؤال دو و چهار است و قد احرز ثنتين سؤال اين است، امام جواب می­دهد دو رکعت عن قيام بخواند و لا شئ عليه و ان شک اين ظاهراً اصلاً مسأله جديدی است اين سؤال اصلاً درش نبوده،

س: امام خواسته افاضه­ای بکنم

ج: حالا آقايان ما همين، مشکلی که در انشاءالله تعالی عرض خواهيم کرد، در متن يکی از مشکلات متن که عرض کرديم در صدوق فعلاً زياد است، فعلاً چرا؟ چون در کتاب وسائل مثلاً متن صدوق را نقل کرده، گفتند آقا نه تا اين­جاش حديث است بقيه­اش کلام صدوق است اين مشکل داريم در صدوق اما ملتفت نشدند که اين مشکل در کتب قدما هم هست اين در متن، يکی از و خيلی اين کار سخت است متن مدرج که در کتاب حريز دقت کرديد چون الآن کتاب هم در اختيار ما نيست، اين احتمالاً حديث مدرج در کتاب حديث که مصدر اصلی است اين کارش، اين کار حضرت فيل است شناختن اين­جا اين در قسمت شيعه اين مشکل را ما داريم که آيا متن روايت است اين­جا يا نه؟ اين کلام خود زراره است از اين جا چون سؤال جواب داده امام تمام شد، اين اصلاً فرض جديدی است يعنی شک بين ثلاث و اربع اين شک جديدی است اين احتمال دارد خود زراره برداشته رو قاعده درستش کرده، رو قاعده مشکل سر چه است؟ سر اين قسمت هم باز نيست، مشکل سر اين است که زراره برداشته اين را رو قاعده درست کرده همان تعبير عامه را آورده تعبير عامه را کجا آن­ها به کار بردند تو بناء بر اقل بگذار، ايشان می­خواهد بگويد بناء بر اکثر اين مشکل درست می­کند اين را کم بهش توجه شده، نمی­دانم روشن شد؟

س: بلی

ج: اين فايده امشب بس است ديگر خودی، حالا بخوانيد بخوانيد

س: اين فتوای سنی­ها در ذهنش بوده اين

ج: بلی، ها! نه تصريح می­کند ولکن بخوانيد

س: حالا مال محمد ابن مسلم هم که مشابه اين را فرموديد

ج: محمد ابن مسلم می­گويد رکعتين من جلوس،

س: بلی

ج: بلی آن خود من هم احتياط کردم به همين که رکعتين من جلوس را اضافه کنيم، رکعه اخری نه،

س: و لا شئ عليه و لاينقض اليقين بالشک،

ج: ببينيد و لا شئ عليه تمام شد اين فقهش و لاينقض اليقين بالشک اين­جا لاينقض را آورده اين يک، دو

س: و لايدخل الشک فی اليقين،

ج: اين اليقين لايدخله الشک در آن مکاتبه علی ابن محمد که خوانديم

س: برخلاف آن است ديگر،

ج: دقت کرديد، و لايدخل الشک فی اليقين بعد

س: و لايخلط

ج: و لايخلُط احدهما بالآخر بعد

س: و لکنه ينقض الشک باليقين و يتم علی اليقين فيبنی عليه،

ج: يبنی علی اليقين،

س: و لا

8: 28

س: يعنی بنابر اقل، بلی يادش رفته

ج: ياد، علمای چه يادش رفت، روشن شد چه می­خواهم بگويم اين کار خيلی مشکل اين­جاست دقت کرديد اين را صاحب کفايه مثلاً شاهد گرفته برای اين­که لاتنقض اول صحيح اولی زراره مال استصحاب است چون اين­جا هم لاينقض آورده اين مال استصحاب است اين دقت نکرده، و لايخلط احدهما بالآخر چه ربطی به استصحاب دارد و لايدخل الشک علی اليقين چه ربطی به استصحاب دارد آخرش آن تعبير اهل سنت، تعبير اهل سنت يبنی علی اليقين عيناً همان عبارت را آورده، ليکن اهل سنت از يبنی علی اليقين فهميدند بنا را بر سه بگذاريد، ايشان می­گويد بنا را بر چهار بگذاريد،

س: بلی

ج: تا آنجايي که من خبر دارم در اين کتبی که راجع به استصحاب، يادم می­آيد وقتی که درس آقای سيستانی را ايشان می­خواست يک جوری اين يبنی علی اليقين را اين جور معنی بکند که مثلاً آن حديث رسول الله هم يبنی علی اليقين يعنی بنا بر اکثر، يعنی بنا بکند به کاری که يقين به فراغ پيدا کند، مثلاً اين جوری، حالا من چون در ذهنم نيست و قصه مال چهل و چهار، پنج سال قبل است می­ترسم چيزی را الآن نسبت بدهم، ديدم ايشان توجهی دارند، دقت کنيد اين توجه نشده، دقت کرديد چه شد؟ اين فوائد متن است، يعنی اگر يادتان باشد از اين­جا يک باب ديگر باز شد ما عرض کرديم شيخ در يک جلد تهذيب يک حديثی می­آورد، در جلد مثلاً سه جلد بعدش می­آورد اين­ها را با همديگر مقارنه کردند، جزء مجامع اند، اين مشکل در بين حديث ما و سنی­ها هم هست اين کار را مشکل می­کند دقت کرديد يعنی آن­ها يبنی علی الاقل گفتند، در کتاب کافی هم يبنی علی الاقل آمده ليکن يبنی علی الاقل را مبنی کرده بر اين­که اتيان به، به اصطلاح بنای بر چهار بگذارد، آن­ها يبنی علی الاقل گفتند بر سه بگذارد، اين يک نکته که دقت، اين نمی­دانم روشن،

س: يبنی علی اليقين بفرماييد

ج: يقين، نه اقل،

س: آقای سيستانی در تقريری که آقای مهری از ايشان در استصحاب منتشر کردند سه­تا بحث در مورد اين روايت زراره دارند،

ج: خب بخوان

س: بعد فرمودند الجهة الاولی فی فقه الحديث من الواضح ان هذه الجمل المتعاقبه لاتخل من اجمال و الابهام

ج: حالا خوب است به اجمالش

37: 30

قريب الچيز است نزديک اند به هم، خب بفرماييد

س: بعدش هم اشاره فرمودند که روايت چون از کتاب حماد يا از کتاب حريز بوده معتبر است، اشاره به مصدری داشتند در اين بحث و

ج: اولاً اين را مرحوم کلينی از دو نسخه نقل کرده

س: ايشان اشاره کردند که دو نسخه است

ج: يکی قمی، يکی نيشابوری تأکيد می­کند کلينی، ليکن اشکال اين است، اشکال من اين است که احتمالاً اين کلام زراره است، اين­که ابن وليد نياورده اين کلام زراره و زراره خواسته يک نوع فتوايي، يعنی يک نوع تعبير فقهی عامه را بياورد، از او در بياورد به قولی،

س: اخر مدرج هم باشد آخر مضطرب يعنی

ج: اضطراب، استصحاب نيست اصلاً

س: نيست ديگر بلی

ج: حالا صاحب کفايه می­گويد نه اين استصحاب است فقط اهل سنت می­گويند رکعت چهارم را موصولاً انجام بدهد، ما می­گوييم مفصولاً حالا اين هم يک مشکل ديگر باز فهم ايشان يعنی ما بنابر به هر حال بنا روشن شد يبنی علی اليقين يعنی به هر حال بنا را بر سه بگذاريم، خب بحث سر اين است که بنا را بر سه گذاشتيم به چه نکته­ای شما مفصولاً اين می­خواهد با اين تعبير مفصولاً بکند اين اصلاً استصحاب را بخوانيد شما عبارت ايشان تا من يک کمی نفس هم بکشم بعد توضيحات را رد کنم چون می­گويم من يادم می­آيد ايشان يک تعرضی داشتند اما چون فاصله زمانی زياد شده می­ترسم که به اصطلاح کم و زياد بشود در عبارت

س: خيلی طولانی است چند صفحه است مختصر

ج: حالا مختصر بخوانيد تا من نفسی

س: لتوضيح معنی الحديث

س: رئوسش را بخواند

س: بلی و لتوضيح معنی الحديث لابد من ذکر ثلاثه ملاحظات، الملاحظة الاولی ان مصحلة الشک فی عدد رکعات مورد الخلاف بين العامه فالمشهور بينهم کذا ايشان خودشان آن­جا اختلاف است بعد يک اقوال را می­آورند، بعد می­فرمايند که و من هناک کان احتمال تقية قوياً لان احداً منهم لم يوافق رأی الائمه عليهم السلام

ج: بنا بر اکثر، ديگر حالا اين تقيه را چون من به اين معنی قبول ندارم کلاً ولش کن اين­ها را

س: بعدی را

ج: بعدی را حالا به قول ايشان

س: مورد دوم را

ج: ملاحظه ثانی را بفرماييد

س: بعد ايشان اين­که احتمال تقيه وارد هست، احتمال وارد هست، الثانيه

ج: تقيه به اين معنی که اصلاً کلام زراره است و ايشان فقيه بوده برداشته رو قاعده گفته، اما استصحاب مرادش نيست، لاينقض اليقين بالشک مرادش استصحاب نيست،

س: دومی را به زراره دادند منتهی به شکل ديگری فرمودند که الثانيه ملاحظه حال زراره و انه فی

0: 33

من الايمان بالائمه بمرتبة يـتحمل کل ما يسمع منهم بعد امام از زراره تقيه کردند

س: خيلی بد شد

ج: بد شد، يکی ديگر خوابش برده

س: الثالثه فرمودند ملاحظه احتمال تورية المقام که توريه فرمودند و اين طور فرمودند

ج: معلوم شد البته خود مطلب خوب است يعنی اين، من چون کسانی ديگر اين بحث­ را ندارند خود اين مطلب که

س: ملتفت

ج: ملتفت اين­ نکته­اش چه است؟ چون متن کار نشده، اين سرش اين مطلب اين بود و بعد هم ملتفت نشدند عده­­ای مثل صدوق هم نياوردند روايت را اصلاً کلاً

س: بعد

ج: و احتمال اساسی اين بود که اين مدرج باشد اصلاً

س: بعد می­فرمايد که لاتنقض اليقين بالشک سه­تا معنی، سه­تا احتمال در موردش هست که اولی می­فرمايند اقرب است دومی مال احتمال شيخ است سومی هم مال مرحوم صاحب وافی و هو الاقرب، الاول و هو الاقرب ان يريد به الاستصحاب ای استصحاب عدم الاتيان بالرابعه و هو رد علی من قال بالبناء علی اکثر و علی القائل ببطلان الصلاة لذا بعد توضيح می­دهد که بناءً بر اين معنی چه می­شود؟ بعد معنای دوم که فرمودند احتمال دارد الثانيه ان يريد به قاعدة اليقين فی رکعات الصلاة لا قاعده اليقين بالمعنی الآخر المختص بالشک الساری که اين را می­گويند اين

ج: اين شبيه يقين در باب صوم ديگر مرحوم آقاضياء هم می­گويد

س: انصاری فرموده بعد اشکال هم می­گيرند به اين، بعد می­فرمايند که الثالث ان يکون مرادها تنقض المتيقن بالشک و يکون المراد بالمتيقن الرکعتان المتيقنتان و بالشک الشک فی رکعتين الاخيرتين بعد ايشان اين را که

ج: البته اين­که لاينقض لاينقض در ذيل رکعتين را نياورده سه و چهار آورده نه دو و چهار،

س: چون گفته نسخه­شان

ج: ايشان هم کلام را يکی گرفته، امام در اين روايت لاينقض در ذيل سه و چهار آمده اول سؤال دو سه است آن تمام دو و چهار تمام می­شود در آن لاينقض ندارد، چون ايشان احتمال نداده که دوتا کلام باشد يکش مال امام باشد يکش مال زراره، دقت کرديد اگر مدرج بود ديگر اين بحث­ها اصلاً کلاً لاينقض را در ذيل سه و چهار آورده نه در ذيل دو و چهار، آن­جا نياورده

س: ببخشيد

20: 35

احتمال عبارت اين سه­تا اشکال به اين می­گيرد

ج: خيلی خوب بعدش

س: بعد هم ديگر می­رود در بحث ديگر دلالت اين صحيحه بر استصحاب را

ج: ببينيد دقت يک مشکلی که هست عرض کردم ديشب عرض کردم اهل سنت اين­جا تعبير دارند به قاعده اليقين لايزول بالشک، که ما هم مثلاً داريم که اليقين لاينقض بالشک، آن وقت اين لاينقض، اين ايشان توجه نفرمودند، در اين اليقين لاينقض بالشک يا اليقين لايزول بالشک حدود ده دوازده­تا معنی آوردند، اين لايزول بالشک، حدود ده دوازده­تا معنی آوردند، مرحوم شيخ انصاری قدس الله نفسه يکی قاعده مقتضی و مانع را آورده، يکی استصحاب را آورده يکی هم قاعده يقين، ايشان سه چهارتا، خود اين حقير سراپا تقصير مجموعاً حدود هفده، هجده­تا احتمال آورديم مجموع احتمالاتی که اهل سنت دارند، مثل الاشباه و النظاير سيوطی، مثلاً آن­ها اصالة الحقيقه را از همين قاعده گرفتند اصلاً اليقين لايزول بالشک، اليقين لاينقض بالشک را يک معنای خيلی وسيعی گرفتند، در ذهن ما الآن استصحاب است، مثلاً اليقين، مثلاً فرض کنيد لفظ آب مثلاً آب نريز، يعنی مثلاً آبرويت را نبر مثلاً، آب به معنای مجازی باشد اگر دوران بين مجاز و حقيقت شد خب لفظ حمل می­شود بر حقيقت اين­ را هم گفتند اليقين لاينقض بالشک تعبير کردند يعنی آن معنای حقيقی متيقن است، يقينی است معنای مجازی مشکوک است، شما به معنای مشکوک دست از يقين بر ندارد، در اين­جا ظاهراً اگر بر فرض زراره کاری خواسته بکند استصحاب مرادش نيست مرادش اگر اين طور باشد که ايشان خواسته قاعده به اصطلاح بنای بر اکثر را بياورد مرادش از يقين يعنی به عبارت اخری مرادش از شک آن مشکوکی، يعنی رکعت چهارم که بخواهد انجام بدهد، يقين هم مرادش آن نمازی که کاملاً درست است يعنی کاملاً ايشان می­خواهد اين طور بگويد نبايد يقين را با شک مخلوط بکند اصلاً اين تعبير اين لاينقض گفت بعد گفت و لايخلط احدهما اين لايخلط يعنی الآن که شک بين سه و چهار کرده، يک حکم اهل سنت گفتند باطل است يکی گفتند نه بنای بر سه بگذارند، ايشان می­گويد بگوييم باطل است، خب از مقدار متيقنش، بگوييم بنا را بر سه بگذارد اين يکی چهارم مشکوک است احتمال دارد پنجم باشد، اگر چهارتا باشد اين پنجم می­شود ديگر، پس اينی که الآن مشکوک است اين را جدا بکند از يقين، لايخلط، اين­که شما يک دفعه فرموديد که اين از استصحاب خارج شد

س: بلی بلی

ج: دقت کرديد، اين سرش اين است که اين قاعده اليقين لايزول بالشک دارای موارد متعددی است اين­ها خيال کردند تا گفتيم اليقين لاينقض بالشک يعنی استصحاب، نمی­دانم ملتفت شديد شما يعنی در حقيقت زراره با يبنی علی اليقين يعنی بنا بگذارد که يقين پيدا بکند

س: بلی

ج: اين يقين پيدا کردن به اين است که نماز جداگانه مستحبی بخواند نماز مستحبی روايت زياد داريم، که النافلة تجبر الفرائض، ما نقص فی الفرائض اين اصلاً يک بابی دارد در وسائل جلد3 اولين بابی که در باب صلات است حتی عرض کرديم به عمارساباطی نسبت داده شده که محمد ابن مسلم به حضرت صادق می­فرمايد ان عماراً روی عنک رواية قال و ماهی؟ قال ان که تو فرموديد به اين­که النافلة فريضه،

50: 38

حضرت فرمودند نه اين را نگفتم من اين طور گفتم که اگر در فريضه نقصی پيدا شد با نافله جبران می­شود، پس بياييد شما يک کاری بکنيد که بين يقين و شک را خلط نکنيد اگر رکعت چهارم را يعنی رکعت ديگر را بچسبانی، اين مشکوک است احتمال دارد پنجم بشود پس برای اين­که روشن بشود اين کار را کنيد اين سه­تا که متيقن است فريضه را انجام داديد، اگر نقصی اين روايت را بياوريد اين يک ظرافتی دارد، می­خواستم نگويم ديگر،

س: بحثش را کرديم روايت مال چيز را،

س: بلی آن را بحث کرديم

ج: نه می­دانم نه، يک نکته­ای ظريفی دارد می­خواهم آن را بخوانم نکته­اش حالا بعد می­گويم، حالا الآن نمی­خواهم بگويم، شما بخوانيد در اوائل جلد سه وسائل چاپ قديم، آن وقت در اين­جا اگر دقت کنيد، لاينقض اليقين بالشک خوب دقت کنيد بعد و لايدخل احدهما فی الآخر و لايخلط اين لايخلط يعنی چه؟ اين­که استصحاب معنی نمی­دهد که،

س: واقعاً هم مجمل است ديگر همچون آدم نمی­فهمد

ج: نه اين واضح است که مرادش اين است آن مشکوک را با متيقن داخل نکند اين­ها را جدا بکند و يبنی علی اليقين،

س: همين

ج: بر آن يقين خودش يعنی چه کار بکند؟ آن يقين خودش که سه رکعت بود بر آن بنا بگذارد اين را نافله بخوانذ که اگر نقصی بود آن را جبران بکند، اگر نقصی هم نبود که نبود،

س: می­شود نظر اهل سنت ديگر

ج: نه ديگر نه، نظر ما می­شود

س: يقين اقل شد ديگر

ج: يبنی علی اليقين ليکن اضافه، نه اين کار را بکند

س: چون بنا بر اقل می­گذارد بايد يک کار بکند

ج: بنا را بر اقل بگذارد درست است دقت کنيد ليکن آن را جدا کند، اهل سنت متصل می­کنند،

س: به اين معنی

34: 40

ج: پس دقت کنيد نکته اين شد که ما يک يبنی علی اليقين، نمی­دانم دقت کرديد يعنی آمديم اين شايد مثلاً اين­جا آقای

س: آوردم اين را بلی

ج: نه می­خواهم يعنی نکته نمی­دانم اشکال سر اين نبود که اهل سنت در اين­جا اشکال من سر اين است که يبنی علی اليقين در کلمات اهل سنت است عين اين هم در روايت صحيح زراره آمده حالا اگر روايت صحيح باشد، ليکن در آن­جا گفتند به سه رکعت بخواند چهارمی را اضافه کند، اين­جا گفته نه سلام بدهد، يکی ديگر را اضافه کند،

س: اين از آن لايخلطش در می­آيد

ج: ها! لايخلط احدهما بالآخر

س: مفصولاً بخواند بهم قاطی نکند

ج: يعنی به عبارت، آن وقت اين ربطی هم به استصحاب مصطلح ندارد، اصلاً لاينقض اليقين را عرض کردم در موارد زيادی اهل سنت می­گويند که هيچ ربطی به استصحاب ندارد، مثل قاعده اصالة الحقيقه حالا اگر اشتباه و نظاير سيوطی را بخواهيد و يکی از اين ابازی­ها، يک قواعد فقهی دارد، ايشان هم اليقين لايزول به نظرم سيزده­تا معنی برايش آورده، اصلاً اين اشباه و نظاير را آن­ها جمع کرده مجموعاً سيزده­تا معنی، حالا آن عبارتی،

س: ولی عبارت، روايت زراره هم، محمد ابن مسلم هم، حالا اين­جا را بخوانم وسائل الشيعه چاپ اسلاميه جلد سه صفحه 51 حديث دوم، عن محمد ابن مسلم قلت لابی عبدالله عليه السلام ان عمارالساباطی روی عنک رواية قال و ماهی؟ قلت روی ان السنة فريضه، فقال اين يظهر اين يظهر فليس هکذا، حدثته انما قلت له

ج: خب اين را دقت کنيد، اين

س: فاقبل علی صلاته لم يحدث نفسه فيها او يسهو فيها

ج: ببين لم يسهو، خيلی لطيف است اين،

س: اقبل الله عليه ما اقبل عليها،

ج: ببين اين اگر سهم نکند، يعنی اگر سهوی انجام شد خدا راه ديگر جبرانش می­کند، اين اصلاً کلمه لم يسهو را چرا امام اين­جا فرمود؟ خيلی نقل محمد ابن مسلم دقيق است

س: فربما رفع نصفها و او ربعها او ثلثها او خمسها و انما اَمرنا بالسنه

ج: اُمرنا

س: اُمرنا بالسنه، ليُکمل بها

ج: ليَکمل بها ما نقص من الفرض

س: ما ذهب من المکتوبه

ج: دقت کرديد خيلی تعبير لطيفی است لم يسهو، اقبل علی صلاته لم يحدث نفسه فيها بالشئ و لم يسهو سهو نکند، اين­جا هم مسأله شک سهو است ديگر شک بين ثلاث و اربع، يعنی امام با يک بيان لطيفی دارد می­گويد در بين موارد شک، جبران آن نماز به يک رکعت ديگر نيست که بهش اضافه کنی، به نماز ديگری است خوب دقت کنيد خيلی لطيف است اين عبارت، و الا لم يسهو اصلاً معنی ندارد، چون کمتر دقت شده،

س: درست است من نفهميدم، الآن اگر لطف کنيد اين را

ج: دو مرتبه، خيلی لطيف است

س: و لم يسهو اگر نبود در،

ج: اگر نبود يعنی همان مقدار که به نماز اين خيلی عجيب است اين عبارت، لذا گفتند دو مرتبه بخوانند

س: وقت همين اشکال شما فرموديد

س: همچنان در

ج: خيلی عبارت لطيف است،

س: بلی،

س: فقط ظاهراً

55: 43

به خودشان نسبت می­دهند، چون در روايت متن مشابه هم داريم انما امرنا بالنافلة ليتم لهم بها،

ج: امرنا، نه امرنا،

س: اتفاقاً لهم دارد

ج: باشد برای مسلمين است، بخوانيد دو مرتبه برايشان اين عمداً بخوانيد کلمه لم يسهو را نکته لطيفی دارد يعنی به مقداری که در نمازش اقبال کرده لم يسهو، خوب دقت کنيد يعنی چه؟ يعنی اگر سهو کرد، اگر سهو کرد به همان مقداری که اقبال داشته نماز قبول می­شود بعد بايد جبران بشود،

س: همين­جا هم که لم يسهو دارد می­گويد که يکی دو تا سه­تا تا شش­تا را می­گويد ببينيد نقصض را عذر می­خواهم

ج: بخوانيد

س: من صلّی فاقبل علی صلاته

ج: فاقبل

س: نفسه فيها او لم يسهو فيها اقبل الله عليه ما اقبل عليها، فربما رفع نصفها او ربعها او ثلثها او خمسها،

س: با وجود اين­که لم يسهو را ما نصفها او سدسها الی

ج: اين ربعها و سدسها به مقدار اقبال يعنی،

س: حضور قلب نداشته

ج: همان، مال سهو است، يعنی شک بين دو و چهار کرد بنا را بر دو بگذارد، ممکن است

س: قيد لم يسهو دارد اين­ها می­گويند

ج: خب می­گويم ببينيد اگر سهو کرد شک بين دو و چهار کرد بنا را بر چهار بگذارد، ممکن است در واقع دو رکعت خوانده نصفش قبول شده اين دوتا ديگرش با نافله جبران می­شود خيلی عبارت ظريفی است به نظر من بازهم دقت کنيد درش، اين لم يسهو را من اين­جا ديدم جای ديگر نديدم، لذا گفتم بخواند، اين کلمه لم يسهو عنها حالت سهوش، آن وقت ممکن است ربعش قبول بشود، مثلاً شک بين سه و چهار کرده بنا را بر چهار می­گذارد، ممکن است در واقع سه­تا باشد اگر سه­تا بود همان سه­تا قبول شده، چون اقبل عليها، چون در آن­ سه تا سهو نشده آن چهارمی را گفتيم نافله بخواند که اين سهو جبران بشود،

س: عن عرضم اين است که حاجی آقا عذر می­خواهم يک لحظه

ج: خيلی اگر راست باشد خيلی لطيف است

س: من می­گويم حاجی آقا شما يک تنفسی هم بکنيد

ج: بفرماييد

س: اين و لم يسهو را می­گويد می­گويد با وجود اين­که لم يسهو و با حضور قلب هم بوده ولی اين گونه هست که نمازش گاهی شايد جواز خاصی دارد مراتب اين

ج: معلوم نيست نه مراد آن است

س: و لذا با نافله جبران می­شود

ج: جبران اين نقصی که در نماز آمده نه،

س: اگر سهو باشد واجب می­شود يعنی آن نمازی

ج: اين همان فهمی همان فهم عمار، خب عمار هم همين را فهميده بود، فهميده بود بايد جابر و مجبور سنخيت داشته باشند

س: سنخيت داشته باشند

ج: اگر بنا باشد اين باشد پس همچنان­که خود نماز واجب بود، اين جابر هم بايد واجب باشد، اين فهمی

س: امام می­گويد اين جبرانی که گفتم جبران مراتب است

ج: مراتب نيست نه، اقبل علی صلاته

س: روايت ديگری اين سهو را دارد بخوانم

ج: بخوانيد

س: البته از ابی بصير است، عن ابی بصير قال قال رجل لابی عبدالله عليه السلام و انا اسمع جعلت فداک، انی کثير السهو فی الصلاة فقال و هل يصلح منه احد، فقلت ما اظن احداً اکثر سهواً منی فقال له ابوعبدالله عليه السلام يا ابامحمد، در وسائل يا با محمد در کافی

ج: هردو هست، با محمد هم داريم،

س: ان العبد يرفع له ثلث صلاته و نصفها و ثلاثة ارباعها و اقل و اکثر علی قدر سهوه فيها لکنه يتم له من النوافل

ج: قدر سهوش

س: قال فقال له ابوبصير ما اری النوافل ينبغی ان تترک علی حال فقال ابوعبدالله اجلّ لا،

س: اين­که خب اين مبنی نوافل بايد ترک نشود

ج: اين نوافلی که ترک نشود همان نماز احتياطی است که بعد خوانده می­شود

س: اين­جا هم سهو دارد و نوافل،

ج: خب همان طور است يعنی دقت بکنيد در اين احدهم

س: سهو لزوماً به معنای شک نيست آخر

ج: چرا ديگر،

س: لکن ذهنش می­رود اين ور

ج: می­دانم يعنی نمی­داند، می­دانسته سياه چال است پس بنابراين برگرديم نکته اول اين يبنی علی اليقين که در روايت ما آمده و در اين­جا زراره می­خواهد بگويد بنا را بر اکثر بگذارد، لايخلط احدهما اين يک نکته، يک نکته ديگر اين است که در اين يبنی علی الاقل خود زراره تطبيق می­کند قاعده لاينقض اليقين بالشک اين خيلی مهم است، آنی که اهل سنت نقل کردند يبنی علی اليقين اين­جا هم ظاهراً آقای سيستانی مقايسه با اهل سنت در يبنی علی اليقين نکرده؟

س: در اين بحث خير، آدرسش هم جلد يک، صفحه 48 استصحاب تقرير آقای مهری،

ج: دقت کرديد، نکته را متوجه شديد من حرفم چيز ديگری است حالا غير از اين­که اجمال دارد و اين­ها يک مطلبی تعبيری را زراره می­گويد يبنی علی اليقين اين عين تعبيری است که در کتب اهل سنت برای بنای بر اقل آمده،

س: اقل آمده بلی

ج: عين همان تعبير است ليکن اين تعبير را قبلش زراره می­گويد لاينقض اليقين بالشک، و لايدخل احدهما فی الآخر، و لايخلط احدهما، بعد می­گويد بل يبنی علی اليقين،

س: بلی، در واقع می­خواهد اصلاح کند آن عبارت اهل سنت را که بابا مفصولاً باشد

ج: می­خواهد ايشان، آن وقت اين ربطی به استصحاب هم ندارد اصلاً

س: حالا آن درست است اين­که معلوم

ج: بلی اصلاً کلاً ربطی، اين لايخلط احدهما

س: دوتا مشکل آخر داريم يکی ارتباطش با استصحاب، يکی اصلاً با صدر و ذيل حديث باهم نمی سازد

ج: نمی­ساخت اصلاً

س: نمی­سازد

ج: دقت کرديد

س: ولی با آن لايسهو شما توضيح داديد می­شود ساخت

ج: می­شود درستش کرد، اما ديگر به استصحاب باز ربطی، همان جور که ايشان نقل کرد

س: به استصحاب ديگر ربطی ندارد،

ج: ربطش به استصحاب اين لاينقض اليقين غير از آن لاينبی علی اليقينی است که آن­ها می­گويند،

س: به اشتغال بيشتر ربط دارد

ج: ديگر وقت گذشت مال محمد ابن مسلم ديگر خسته شديم،

س: سريع مال محمد ابن مسلم را حالا بحثش را می­خواهيد جلسه، چون گفته شد اشاره شد، روايت محمد ابن مسلم در کافی همين باب دوتا روايت بعدتر است باب السهو فی الثلاث و الاربع است، حماد عن حريز عن محمد ابن مسلم قال

ج: خب اين هم از همان کتاب حريز است فرق نمی­کند

س: عن محمد ابن مسلم

ج: فقط اين­جا از محمد ابن مسلم است، اين­جا البته احتمال دارد چون مرحوم کلينی گاهی می­گويد علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز بعد حديث بعد می­گويد حماد عن حريز

4: 50

حريز عن زراره احتمال دارد که يا تفنن عبارت باشد احتمال دارد دو مصدر است يعنی حديث اول از کتاب حريز است، حديث دوم از کتاب حماد است، چون نوشتند که حماد هم کتاب صلات دارد که اکثرش از حريز است، از اين­که ايشان حديث دوم را حديث بعدی را از حماد شروع می­کند احتمالاً کتاب حماد باشد کتاب الصلاة حماد باشد،

س: البته حديث قبلی، که بهش تعليق شده علی ابن ابراهيم عن محمد ابن عيسی عن يونس عن ابن مسکان طريق ديگر است کلاً

ج: نه ايشان کلاً از چيز نقل می­کند از همين علی ابن ابراهيم عن ابيه،

س: اين­جا تعليق نکرده بلی

ج: شايد باز حديث قبلش،

س: بلی حالا انما السهو مابين الثلاث و الاربع که عنوان باب کافی هم اصلاً همين است انما السهو مابين الثلاث و الاربع، و فی الاثنتين و فی الاربع بتلک المنزله، و من سهی و لم يدر ثلاثاً صلی ام اربعاً و اعتدل شکه قال يقوم فيتم ثم يجلس فيتشهد و يصلی

ج: اين­جا يقوم گفته با اين­که يقوم معنی ندارد يعنی بنای بر اکثر بگذارد

س: در حالی بر اقل گذاشت

ج: با اين­که بنا را بر اقل گذاشت و يقوم

س: بعد ادامه هم دارد و يصلی رکعتين و اربع سجدات و هو جالس، خب ديگر بعدش بقيه­اش حالت

ج: تصريح می­کند در سه و چهار، روايت محمد ابن مسلم تصريح دارد که بايد جالس باشد

س: جالساً بلی

ج: دو رکعت جالس اين را به عنوان نافله، چون ما يک رکعت نافله ايستاده نداريم اصلاً آنی که مناسب است با اجواء حديث با مجموع اجواء که نافله جبران بکند، يک نافله کامل آن دو رکعت نشسته، آن دو رکعت نشسته، تعد برکعة من قيام، تعدان برکعة من قيام، اين­جا بايد آن، خب آقا اين راجع به اين بحث بود البته می­خواستيم بحث را زودتر تمام بکنيم ديگر طول کشيد، اما اين­ نکته اصلی­اش خيلی مهم است که يک تعبير در کتب عامه موجود است همان تعبير در بين ما بيايد اين دوتا را مقايسه بکنند، و در دو حکم از داخلش در بياورند، يکی بنای بر اقل، يکی بنای بر اکثر اين خيلی کار مهمی است، و بعد لاينقض را هم از اين در بياورند، در حقيقت ظاهر عبارت اصحاب،

س: استصحاب را

ج: استصحاب را از اين، از کلمه يبنی علی اليقين استصحاب در بياورند دقت کرديد، تمامش مشکل دارد، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.